بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 22 اردیبهشت 1395

در مورد قاعده احسان یکی از ادله ای که اشاره کردم ولی بحثش ماند، بحث اجماع هست. بعضی ها مستند قاعده را اجماع دانسته اند. من بعضی ها خب اشکال کرده اند که این اجماع مدرکی است و بنابراین حجیت ندارد. اینجا عمدتا بحث مشکل، مشکل اجماع مدرکی به آن معنا نیست ولی خب در جای خودش حاج آقا اشاره فرموده اند که آن نکته ای که در باب اجماع بهترین تقریبی که می شود از آن دفاع کرد تقریب تقریر است. و الا تقریر حدس تقریر ناتمامی است. عمدتا تقریب تقریر یعنی به این معنا که اگر فقهای معاصر ائمه علیهم السلام یک فتوایی داده باشند، ائمه معصومین اگر با این فتوا مخالف باشند باید از این ردع کنند. حتی فقها اگر به استناد یک منبعی مثلا به استناد آیه قرآن فتوایی را داده باشند این آیه قرآن از تقریر ائمه معصومین علیهم السلام فهمیده می شود که این فتوا درست است. ولو استنادشان به ایه نادرست باشد. ائمه معصومین لازم نیست حتما تنبیه بدهند که شما این آیه را که این جوری فهمیده اید اشتباه فهمیده اید. اگر از آیه یک برداشت صحیحی کرده باشند یعنی چیزی را برداشت کرده باشند که خودش صریح باشد. مثلا فرض کنید که این آیه لا تبطلوا اعمالکم، این مورد بحث قرار گرفته است که آیا لا تبطلوا اعمالکم می شود به آن تمسک کرد برای اینکه در وسط عمل نمی شود عمل را خراب کرد. این مورد بحث است. خب مرحوم شیخ اشاره می کند که لا تبطلوا اعمالکم نمی شود به آن استدلال کرد. ما اگر استدلال به این آیه را هم ناتمام بدانیم اگر فقهای معاصر ائمه به این آیه استدلال کرده باشند در بطلان، یعنی حرمت ابطال عمل در اثناء. ما از تقریر معصوم، خود صحت این فتوا استفاده می شود ولی صحت مستند استفاده نمی شود چون ما دلیل نداریم که تمام خطاهایی که ثمره عملی ندارد، آن خطا ها را معصوم علیه السلام وظیفه داشته باشد که آن خطاها را اصلاح کند یا خطاهای علمی عالم ها را یا دأب عملی آن بر این باشد که این جور خطا ها را تصحیح کند. بله نسبت به خطاهایی که تأثیر عملی دارد در حلال و حرام اثر دارد خب آن همین جور است. در ما نحن فیه، حاج آقا ایشان می فرمایند که عمده تقریب اجماع، تقریب تقریر است و تقریر باید اجماع اتصال به زمان معصوم داشته باشد. اگر در جایی با وجود مدرکی بودن اجماع یا محتمل المدرکیه بودن اجماع ما احراز اتصال اجماع به زمان معصوم را بکنیم فبها. مدرکی بودن مضر نیست. ولی مشکل این است که با وجود مدرکی که وجود دارد ما نمی توانیم احراز کنیم که این مطلب متصل به زمان معصوم بوده است. در ما نحن فیه هم مشکل همین است. به عنوان یک قاعده تمسک به آیه ما علی المحسنین من سبیل از شیخ طوسی شروع شده است. قبل از شیخ طوسی از علمای ما من ندیدم کسی که به این آیه تمسک کند یا اصلا به عنوان یک قاعده ای ما علی المحسنین من سبیل را ذکر کرده باشد. رو همین جهت احتمال دارد اصلا این قاعده از زمان شیخ طوسی مطرح شده باشد قبل از آن به عنوان یک قاعده مطرح نباشد. این نکته را هم عرض بکنم که گاهی اوقات بعضی از نکات هست ما با مراجعه به کتب عامه می فهمیم که این موضوع در زمان معصوم علیه السلام مطرح بوده است. خب اینکه در آن زمان مطرح بوده است می گوییم اگر علمای امامیه غیر از این فتوایی که متأخرین دارند ذکر کرده بودند آن فتوایشان به مامی رسید و از این راه اتصال اجماع به زمان معصوم را احراز می کردیم ولی این بحث به عنوان یک قاعده در میان اهل تسنن هم من فرصت نکردم تتبع کنم ولی فی الجمله تتبعی که کردم به نظرم آمد که به عنوان یک قاعده قدیمی نیست در میان عامه هم. در میان عامه من استدلال به ما علی المحسنین من سبیل را دنبال کردم با تعبیرات دیگر فرصت نکردم دنبال کنم. این استدلال تا آن جایی که من به دست آوردم قدیمی ترین کسی که در کلامش این استدلال وارد شده است و در اختیار ما هست حالا چیزهایی که در اختیار نبود و من نتوانستم تتبع کنم را کاری ندارم. جساس در احکام القرآن بود. از خود جساس در احکام القرآن از عبارتش استفاده می شود که این بحث خلافی است اختلافی است. و ایشان می گوید که این بحث اختلافی با ما علی المحسنین من سبیل می شود مطلب را استفاده کرد. بعد از آن هم در احکام القرآن ابن عربی، دیگر خیلی روشن تر به عنوان یک قاعده مطرح کرده است. من اول عبارت احکام القرآن ابن عربی را می خوانم بعد عبارت های جساس را. ابن عربی که متوفای 432 هست. بعد از شیخ طوسی است شیخ طوسی 460 است و ابن عربی بعد از او است. این ابن عربی غیر از ابن عربی عارف هست. ابن عربی فقیه هست. در احکام القرآن ابن عربی جلد 2 صفحه 562، دارد

المسئله الخامسه هذا عموم ممهدٌ فی الشریعه اصلٌ فی رفع العقاب و العتاب عن کل محسنٍ قال: علماؤنا في الذي يقتص من قاطع يده فيفضي ذلك بالسراية إلى إتلاف نفسه

اومده قصاص کند این قصاص منجر به این تلف شده است مختص منه از بین رفته است.

**لى إتلاف نفسه، فقال أبو حنيفة: يلزمه الدية. و قال مالك و الشافعي: لا دية عليه، لأنّه محسن في اقتصاصه من المتعدي عليه، فلا سبيل**

این تعلیلات معلوم نیست تعلیلات خود مالک یا شافعی باشد این عبارت ها خیلی ظاهر در این نیست که تعلیلات آن هاست. ولی ببینید این اختلافی است که از آن قدیم این بده است که آیا در قصاص که جزو مصادیق این قاعده شمرده شده است. حالا نحوه تطبیق این قاعده در قصاص را هم که یکی از بحث های ما هم همین بود در واقع این است که اینها محسن را به معنای کسی که به تکلیفش، به چیزی که شرعا مجاز هست محسن را من یعمل بالمجاز شرعا معنا می کنند. نه کسی که به دیگری می خواهد خدمت کند. محسن به معنای الّذی اجیز شرعا به این معنا می گیرند. حالا بعضی عبارت های دیگر را هم می آورم آن خیلی روشن تر این عبارت درآن هست. خب این. از این روشن تر یک عبارتی هست مال همان جساس در احکام القرآن که تقریبا صریح هست که این بحث قاعده احسان یک بحث اختلافی هست. آن احکام القرآن ابن عربی جلد 2 صفحه 562 بود. جساس قبل از ابن عربی است متوفی 370 است. خیلی کتاب احکام القرآن جساس کتاب پر مطلبی هست و جزو چیزهای قابل استفاده همین چیز جساس است.

و قوله تعالی ما علی المحسنین من سبیل عمومٌ فی انّ کل من کان محسنا فی شیءٍ فلا سبیل علیه فیه. و یحتجّ به فی مسائل مما قد اختلف فیه.

یعنی مسائل اختلافی.

نحو من استعار ثوبا یصلی فیه أو دابهً لیحجّ علیها فتهلک. فلا سبیل علیه فی تضمینه لأنه محسنٌ. و قد نفی الله تعالی السبیل علیه نفیا عاما

این مثالی که جساس اینجا می زند با مثال ابن عربی فرق دارد. ابن عربی ضمان اتلاف را نفی کرده است

 و این جساس ضمان تلف را. بحثش در ضمان تلف است. و قد نفی اله تعالی السبیل علیه نفیا عاما و نظائر ذلک مما یختلف فی وجوب الضمان علیه بعد حصول الصفه الاحسان له فیحتج به ناف الضمان

جساس حنفی است. ظاهرا حنفی ها در این مسئله همان جور که ابو حنیفه قائل به دیه بود عبارت بعدی اش هم ناظر به همین است. می گوید

و یحتج مخالفنا فی اسقاط ضمان الجمل السئول اذا قتله من خشیا یقتله بانه محسن فی قتله للجمل

شتری هست که وحشی شده است. حمله ور هست کسی می ترسد که این شتر چیز کند او را بکشد. می گوید آن کسی که بکشد این شتری که وحشت هست از اینکه آسیبی برساند به افراد، کشنده ضامن نیست. اتلافش کرده است ولی اینجا ضامن نیست. این مثال دوم هم مثال اتلاف است. اذا قتله من خشی ان یقتله بانه محسن فی قتله للجمل. و قال الله تعالی ما علی المحسنین من سبیل و نظائره کثیره.

احکام القرآن جساس جلد 3 صفحه 186 عبارتش ادامه داشت من این یک تکه اش را آورده ام.

کسی که بیش از همه حالا بعد از آن در بدایع الصنایع کاشانی، آن هم حنفی است. جلد 6 صفحه 208 و 217. جلد 7 صفحه 158. برای نفی ضمان و اینها تمسک کرده است. بیش از همه کسی که به این آیه تمسک کرده است و نحوه تمسکش را هم روی هم رفته خیلی جاها عبارتش را اشاره کرده است. ابن حزم هست در محلّی ابن حزم ظاهری است. ظاهری ها به ظاهر آیات و امثال اینها تمسک می کنند و آدمی است که آدم با سوادی هم هست و خیلی مطالب قابل استفاده در کلامش هست ولی خیلی بد دهن است. به خاطر بد دهن بودن و تند مزاج بودنش تألیفاتش مورد ، یک مقداری البته هم بد دهن است و هم جزو مذاهب معروفه نیست. این مجموعه اش باعث شده است که خیلی مورد توجه قرار نگیرد. خیلی بد دهن است. مثلا به مخالفینش در یک جایی می گوید که ان الحیاء من الدین. خلاصه خجالت بکشید! عبارت ها را ببینید چنان حمله می کند به مخالفین که گفتنی نیست در چیز گفته اند بعضی ها در شرح حالش گفته اند اگر بحث بد دهنی اش نبود تألیفاتش خیلی بیشتر مورد استفاده قرار می گرفت. ولی خب به هر حال تألیفاتش قابل استفاده است و نکته دار است. ابن حزم شاید موارد بسیار زیادی به ما علی المحسنین من سبیل تمسک کرده است ایشان محسن را به معنای کسی که کار خوب انجام می دهد معنا می کند. آن بحثی که می کردیم که احسن آیا به معنای احسان به غیر است یا کار خوب انجام دادن؟ می گوید محسن کسی است که کار خوب انجام می دهد. چند تا تعبیر ابن حزم دارد. یک تعبیر آن این است که من لم یعصی الله عزّوجل فقد احسن. یک تعبیر این هست که من فعل ما امر فقد احسن. آن من لم یعصی الله عزّ و جل کسی که مباحات کار مباح انجام می دهد لم یعصی الله هست. من فعل ما امر فقد احسن یک مقدار از این بالا تر است. یعنی کسی که مأمور به را دارد انجام می دهد. و یک جای دیگری تعبیر دارد که من لم یلمه الله تعالی و اباه له فعله ذلک، فهو بضروره عقل محسن. مجموعا از عبارت های محلّی استفاده می شود که ابن حزم کسی را که کار مباح، عملش شرعا مجاز هست می گوید عملی که شرعا مجاز هست ضمان ندارد. بحث ما فقط ضمان ندارد. می گوید عملی که شرعا ضمان ندارد مجزی هم هست. بعضی جاها برای اجماع عمل تمسک می کند بعضی جا ها برای رفع ضمان تمسک می کند حالا من بعضی از عبارت هایش را یادداشت کرده ام بعضی هایش را آدرس هایش را می دهم. یک جا می گوید

فمن الباطل ان یؤدب من لم یعصی الله أو ان تجرح شهاده من لیس عاصیا لله عز و جل لان من لم یعصی الله عز و جل فقد احسن والله تعالی یقول ما علی المحسنین من سبیل.

کسی که معصیت خدا نکرده باشد شهادتش مقبول هست به این ایه تمسک می کند. محلی ابن حزم جلد 2 صفحه 231. شبیه این لم یعصی الله در جلد 7 صفحه 187 وارد شده است. تعبیری که بیش از همه وارد شده است

من فعل ما امر فقط احسن قال عز و جل ما علی المحسنین من سبیل

این تعبیر و مشابهش در محلی جلد 2 صفحه 115 جلد 4 صفحه 157، 217. جلد 5 صفحه 188. جلد 8 صفحه 145 و 200 و 324 جلد 10 صفحه 42 و 444، و جلد 11 صفحه 110 وارد شده است. یا بعضی جاها اشاره می کند که کسی که عمل مأمور به را انجام بدهد ضمان ندارد. جلد 8 صفحه 145 و 200 و جلد 11 صفحه 140 این عبارت آمده است. من یک عبارت دیگری را از جلد 8 صفحه 402 یادداشت کردم یک نکته ای در این دارد که خوب بود ما این نکته را هم به آن توجه می کردم من یک مقداری غفلت کردم.

من هو مأمور بشیء و یعمل فی شیء فلا ضمان علیه لأنه بفعل ما یفعل من ذلک محسنٌ و قد قال الله تعالی ما علی المحسنین من سبیل

و همچنین

انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق انما السبیل

آن هم یکی از ادله بحث ما می تواند باشد. من چیز نکرده بودم به این انما السبیل ببینم فقها کجاها مراجعه کرده بودند بعد دیدم همین جوری که این مورد استدلال بوده است و من توجه نکردم. یکی از آیاتی که برای آیه قاعده احسان می شود به آن تمسک کرد انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق انما که حصر هست می گوید انما السبیل علی الذین یظلمون الناس. این خودش یکی از استدلالات این بحث می تواند باشد. یک جای دیگر محلی ابن حزم باز به همان انما السبیل تمسک کرده است جلد 9 صفحه 174، می گوید

قال الله تعالی ما علی المحسنین من سبیل و قال تعالی انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق و المستعیر ما لم یتعدّ و لا ضیّع محسنٌ

کسی که عاریه گرفته است.

فلا سبیل علیه

محسنٌ یعنی کار محرّمی انجام نمی دهد. مستعیر، کسی که عاریه گرفته است احسانی در حق طرف به معنای خدمت به دیگری کردن نمی کند. کسی که ودیعه گرفته است خب دارد حفظ می کند مال دیگری را ان بحث احسان به معنای احسان به غیر مصداق آن است. این احسان را به معنای کار مباح کردن این احسان به معنای کار مباح کردن را شهید ثانی در تمهید القواعد الاصولیه، در تمهید قواعد ایشان هم هست. می گوید

کل فعلٍ حسنٍ

یعنی بعد حسن را معنا می کند به آن چیزی که شرعا مباح است، این محسن دانسته شده است. البته من هم عرض کردم در جلسات قبل که محسن مجرد مباح بودن کافی نیست برای محسن. محسن باید کار خوب باشد یعنی حداقل مستحب باشد. یا مستحب باشد یا واجب باشد. مطلق کار این که هست لم یعصی الله این را ما محسن تلقی کنیم نه لغتا این مطلب اقتضا می کند، بله گاهی اوقات اصطلاحاتی در علم کلام هست که محسن را قبیح قرار می دهند. کل ما لیس بقبیح را حسن قرار می دهند. آن یک اصطلاح خاصی است و الا لغتا حسن یعنی کاری که خوب باشد. بین حسن و قبیح حد فاصل وجود دارد. ضدّینی هستند که لهما ثالث هست مباحات نه حسن هستند نه قبیح هستند و آیه قرآن هل جزاء الاحسان الا الاحسان هم استفاده می شود که احسان جزا دارد کار مباح که جزا ندارد. کاری که جزا دارد ان کار خوب است. کاری که از حد وسط خارج می شود. هل جزاء الاحسان الا الاحسان از آن استفاده می شود که کار مستحب باشد یا کار واجب باشد امثال اینها اما کاری که مباح باشد این احسان به آن تلقی نمی شود این است که در بحث های ما نحن فیه هم این دخالت دارد. اینکه ما قاعده احسان را به معنای کل عملٍ مباحٍ شرعا باشد در بحث ما نحن فیه که اصلا قاعده احسان را برای او آوردیم خیلی راحت است تطبیقش. در همه مصادیق پیاده می شود چون بالاخره مجاز است چون مفروض ما این است که شخصی است که در انجام آن سبب، سبب مباح است. قتلی است که به یک سبب مباح انجام شده است. ولی اگر بنا بر تحقیق که احسان و ادله ای که برای قاعده احسان هست نسبت به کار مباح نیست کار مستحب یا کار واجب هست. مطلق موارد احسان نیست. این است که ما در ما نحن فیه عرض کردم همه مواردش مصداق قاعده احسان نیست و بعضی از مواردش مصداق قاعده احسان هست.یک جای دیگری در محلی ابن حزم عبارت محلی را کامل کنم

و المستعیر ما لم یتعد و لا ضیّع محسنٌ فلا سبیل علیه بنصّ القرآن و الغرام سبیلٌ بیقینٍ فلا غرم علیه.

این محلی ابن حزم جلد 9 صفحه 174 است. و جاهای دیگر در محلّی ابن حزم اینکه احسان ضمان را رفع می کند جلد 9 صفحه 487 و جلد 11 صفحه 17 هست. یک جای دیگر هست که شبیه این بحث ها، این که شخصی که مداوا کند ضمان ندارد. این چرا این ضمان ندارد؟ نه به خاطر اینکه آن طرف احسان کرده است به خاطر احسان به طرف استدلال نمی کند. می گوید مداوی اگر کما امره الله مداوا کند آن محسن است. محسن است چون مأمور به را دارد انجام می دهد نه به خاطر اینکه به طرف دارد خدمت می کند. در بحث مداوی هم قاعده احسان که تمسک می کند به اعتبار اینکه ما امر الله را انجام می دهد. جلد 10 صفحه 444 هست. در بحث های مربوط به بحث ما هم این بحث را آورده است. می گوید

من قاتل کما امره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو محسنٌ قال الله تعالی ما علی محسنین من سبیل فاذ هو محسنٌ فلیس متعدیا فلا قود علیه و لا دیه و لیس قاتل خطأ فتکون علیه کفارهٌ.

محلی جلد 10 صفحه 571. کسی که مات بالقصاص. یک بحث مصادیق بحث ما هم هست کسی که قصاص کرده است دیگری را و مقتص منه به وسیله قصاص از دنیا رفته است آن هم باز به همین قاعده احسان تمسک می کند مفاد قاعده احسان این است که کل فعلٍ مجازٍ شرعا فلا یتعقّبه الضمان. ابن حزم این جوری عبارت را معنا می کند. محلّی جلد 11 صفحه 23. که عرض کردم این صغرویا مطلب این جور نیست که ایشان گفته اند. بنابراین به هر حال غرض من این استکه بحث قاعده احسان یک قاعده ای نیست که بتوانیم بگوییم حتما خود قاعده یا مصادیق قاعده همه به آن فتوا می دادند زمان معصوم علیه السلام وجود داشته است که بتوانیم با تقریر ما اثبات صحت این قاعده را کنیم. بنابراین اجماع، اجماع متصل به زمان معصوم قابل احراز نیست. و نمی شود به آن تمسک کرد در این بحث. پس اجماع هم تمام است. این قاعده استدلالاتش همان مطالبی بود که من عرض کردم که بحث آیه قرآن هل جزاء الاحسان الا الاحسان را می شود به آن تمسک کرد و این بحث عقل فطری و بناء عقلا و سیره متشرعه و این بحث هایی که گذشت. خب حالا از این بحث بگذریم بحث می رسد حالا که ما اصل قاعده احسان را پذیرفتیم یعنی مقتضی برای صحت قاعده احسان را تام دانستیم. بحث این است که حالا این قاعده احسان را با آن ادله اولیه ای که رافع ضمان هست با آنها رابطه شان چیست؟ یک قاعده ای داریم ضمان تلف علی الید ما اخذت حتی تعدی، رابطه اش را با این یکی باید محاسبه کنیم یکی رابطه اش را با من اتلف مال الغیر فهو له ضامن. با آن باید رابطه اش را بسنجیم. خب یک بحث، بحث رابطه ادله لفظیه است که بعدا بحث می کنم. آن چون یک مقدار بحثش طولانی است امروز دیگر نمی رسم. ولی بحث این است که اگر ما قاعده احسان را به بناء عقلا یا به حکم عقل ثابت کردیم، آن من اتلف مال الغیر ارتباطش با او به چه شکل است؟ اینجا یک موقعی من اتلف را ما می گوییم یک دلیل لفظی داریم بر من اتلف که آن را هم در موردش صحبت می کنیم که آیا من اتلف لفظی داریم یا خیر؟ اشاره اجمالی می کند نمی خواهم بحث را به تفصیل در موردش بحث کنم. اجمالا عرض بکنم عین لفظ من اتلف نداریم ولی بعضی چیزهایی که مشابه این من اتلف هست در تعلیلات بعضی روایات وارد شده است این را من جلسه آینده روایت را می آورم در مورد اینکه این من اتلف دلیل لفظی هم دارد. به هر حال اگر ما به دلیل لفظی بخواهیم تمسک کنیم یک جور هست و اگر بگوییم من اتلف بحث بناء عقلا است یک جور دیگر است. اگر من اتلف را بناء عقلا قائل بشویم بناء عقلا در مورد محسن وجود ندارد. مقتضی آن قاصر است. اینکه متلف در همه موارد ضامن هست ما همچین چیزی نداریم. بناء عقلا متلفاتی که از باب احسان هست نمی شود دو بناء عقلاء متضاد داشته باشیم. ما که مدعی هستیم که اینجا بناء عقلا وجود دارد طبیعتا اینکه قاعده اتلاف را بخواهیم به بناء عقلا مستند کنیم نه در موارد محسن بودن قاعده چیزی وجود ندارد. اما اگر دلیل لفظی قائل شویم بگوییم دلیل لفظی وجود دارد به نظر می رسد که با توجه به آن سیره عقلا این دلیل لفظی را بعد عبارتش را هم می آورم اینها دلیل خاص نیست یک عمومات کلی هست که گفته است که در موارد اتلاف ضمان هست. این عمومات نسبت به موردی که بناء عقلا یا سیره متشرعه یا حکم عقل هست اینها نمی تواند رادع آنها باشد. ولو ما حکم عقل را حکم عقل معلّق بر عدم ورود منع از شارع می دانیم ولی با توجه به اینکه این حکم عقل در سیره عقلا متجسم شده است و عقلا بر طبق آن سیره ای انجام دا ده اند اگر شارع بخواهد این حکم عقلی را ردع کندباید با یک بناء صریح باشد. و الا این عمومات و اینها را در کنار آن سیره عقلا و سیره متشرعه و حکم عقل بگذاریم منشأ می شود که منصرف می شود به غیر صورت احسان. این است که به عمومات و امثال اینها نمی شود تمسک کرد برای رد آن سیره عقلایی که ریشه عقلی دارد. پس بنابراین از این جهت اگر باشیم هیچ گونه تعارضی بین اصلا من اتلف و آن سیره عقلا نیست. آن سیره عقلا منشأ انصراف این من اتلف می شود حالا اگر از آن جهت گذشتیم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان و یا ما علی المحسنین من سبیل را اگر دلالتش را تام دانستیم رابطه این را با رابطه من اتلف چه کار کنیم یا علی الید ما اخذت چه کار کنیم؟ این را ملاحظه فرمایید مرحوم کاشف الغطاء در رساله سته عشر خود بحث کرده است در انوار الفقاهه بحث شده است مرحوم صاحب جواهر در بعضی جاها بحث کرده است و حالا من فرصت نکردم کلمات آقایان دیگر را مراجعه کنم. سعی می کنم اگر بتوانم کلمات اقایان دیگر را ببینم و ببینم نکته جدیدی غیر از این نکاتی که در کلمات بزرگان وارد شده است وارد شده یا خیر. این را انشاءالله شنبه در موردش صحبت می کنیم. حالا به تناسب وقت گذشته است امروز به نام حضرت ابا الفضل بود فقط یک جمله ای در مورد اسم حضرت ابا الفضل عرض کنم. کلمه عباس که اسم ایشان هست می دانید لغتا عبّاس به چه معنا است؟ معمولا می گویند عبوس و امثال اینها نه عبّاس که اسم می گذارند از عبوس نیست. عبّاس یکی از نام های شیر است و آن هم می گوید

العَبَّاسُ الأَسد الذي تهرب منه الأُسْدُ؛ و به سمي الرجل عَبَّاساً.

این در لسان العرب و کتب دیگر هست. اسمی که اسم بچه ها را عباس می گذاشتند از این معنای اسد است. شیری که انقدر هیبت دارد که شیر ها هم از او فرار می کنند. اصلا در خاندان حضرت امیر صلوات الله علیه شیر یک جایگاه ویژه ای در اسم گذاری ها دارد. خود حضرت امیر که اسد الله و اسد رسوله. حیدر که اسم شیر است. انا الذی ؟؟ امی حیدر. ضرغام آجامن و لیس من غصوره. ضرغام شیر است لیس شیر است غسوره شیر است. همه اسم های شیر را حضرت امیر فراوان هم در مورد خودشان این اسم ها را گذاشته اند به عنوان القاب حضرت و هم در مورد فرزندانشان. حضرت ام البنین هم در آن شعری که در مورد حضرت عباس می خواند این چیزهای مربوط به شیر را زیاد نام برده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد